

## در هزار سال گذشته ،

شاهنامه از ارکان استمرار فرهنگ و هنر ایرانی بوده است

در جشن فرهنگ و هنر امسال که شکوه و درخشش بیش از سالهای دیگر داشت ، بنیاد شاهنامه فردوسی نیز با برقراری هفته‌ای بنام هفته گفتگو درباره شاهنامه فردوسی و تشکیل دو نمایشگاه مشارکت کرد . خصوصیت بارز جشن فرهنگ و هنر امسال که در استخوان بندی و تشکیل مجمع بحث درباره تاریخ و فرهنگ ایرانی نیز مؤثر افتاده بود ، تأکید درباره استمرار این فرهنگ در ادوار نخستین تاریخ ایران پس از اسلام بود . در حقیقت چندسالی است که دانشمندان ایرانیان درباره این استمرار به مطالعه و بررسی پرداخته‌اند و آنرا تأکید می‌کنند و این عقیده را که با ظهور اسلام و هجوم اعراب همه چیز ایرانیان از جمله فرهنگ ملی دگرگون شد رد می‌کنند و معتقدند که دست کم استمرار فرهنگ ایرانی در چهار قرن اولیه اسلام ادامه داشته است ، ما در این گفتار عوامل حفظ و ادامه این استمرار را بازشماری نمی‌کنیم اما عقیده داریم که :

شاهنامه یکی از ارکان این استمرار هنری و فرهنگی بوده است .

در جلسه‌ای از هفته گفتگو درباره شاهنامه که آقای دکتر فروغ اداره بحث را برعهده داشتند این مطلب عنوان شد که آیا شاهنامه بزرگترین اثر حماسی جهان است؟ در آن شب اصحاب گفتگو درباره این سؤال بسیار سخن گفتند ، اما نویسنده این گفتار مطلبی را اظهار داشت که ناچار است در این جا نیز بدان اشاره کند .

این ادعا ، یعنی بزرگترین اثر حماسی جهان بودن شاهنامه را ، از دو دید

مختلف باید طرح کرد، یکی برداشت جهانی آن از نقطه نظر فرهنگی است بطور کلی و یکی جنبه ملی و ایرانی بودن آنست بطور اخص، ما در این جا درباره برداشت جهانی آن سخنی نخواهیم گفت، زیرا در آن جلسه از هفته گفتگو که محور بحث، شاهنامه و ادبیات جهانی بود، در این باره بسیار سخنها گفته شد، و پس از آنکه آن مطالب در دفتری به چاپ رسید، همگان می توانند آنرا ببینند و بخوانند، من در این فرصت از شما می خواهم که به شاهنامه از نقطه نظر ایرانیان و همین استمرار فرهنگ و هنر ایرانی التفات و توجه کنید.

شاهنامه چگونه تکوین شد و دستمایه فردوسی در خلق این اثر چه چیزها بود؟

استاد ذبیح الله سفا درباره منشأ و نحوه تکوین روایات ملی در ص ۱۳ اثر معروف خود، «حماسه سرائی در ایران» می نویسد: «هیچ ملتی به وجود نیامده و به تحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت توفیق نیافته است مگر آنکه اعصار و دوره های خطر را گذرانده و به اعمال پهلوانی دست زده باشد و بزرگان و پهلوانان ازو پدید آمده باشد که ددزن وی اثری بزرگ بر جای گذارند.»

بدین روال، با گذشت زمان برای همه ملت های زلته بر توان، این خاطرات مایه ظهور روایاتی گشت که دهان به دهان و سینه به سینه نقل شد و مجموعه ای از اسطوره و داستان و افسانه و تاریخ با تداومی خاص بوجود آورد که ما بدان حماسه ملی یا مجموعه روایات می گوئیم.

حال اگر شاهنامه را با ایللیاد و اودیسه، که بزرگترین آثار حماسی در مغرب زمین است و مهابهارات و راماین، که بزرگترین حماسه های خاور زمین شمرده می شود، مقایسه کنیم دو فرق اساسی میان آنها خواهیم یافت:

نخست، بستگی شدید شاهنامه به ملت ایران و بستگی قومی و نژادی و میهنی ماست، که از این لحاظ با هیچیک از چند اثر مشابه مذکور در بالا قابل قیاس نیست.

دوم، اهمیت شاهنامه است از نقطه نظر سراینده که يك فرد شاخص شناخته شده تاریخی است، در حالیکه آن آثار همان حالت و وضع ابتدائی خود را حفظ کرده بشکل

مجموعه‌هایی با سرائنده یا سرائندگانی بیشمار و مبهم برجای مانده است.

دو اثر یونانی ایللیاد و اودیسه که امروز دسراسر جهان اروپائی شده، گرامی و مطلوب است و چون متن‌های مقدس مذهبی است، از نقطه نظر بستگیهای قومی و نژادی و میهنی، برای مردمی که در بزرگداشت آن می‌کوشند اهمیت چندان ندارد و می‌توان گفت که اروپائیان در آستانه تجدید فرهنگی، آنها را نیز به زبانهای خود ترجمه کردند و هرگز ایللیاد و اودیسه برای مردم ایتالیا و فرانسه و انگلستان یا سوئد، یک اثر حماسی از نقطه نظر احتوای بروایات ملی و میهنی محسوب نمی‌گردد، همانگونه که آثار شکسپیر نیز اگر حماسه باشد، از لحاظ احتوای بروایات ملی و میهنی با شاهنامه قابل قیاس نیست.

آن دو اثر بزرگ هندی، راماین و مهابهارات نیز اگر چه حاوی بخشی از روایات ملی هندوان است اما با وجود حجم عظیم، با شاهنامه که محتوی مجموعه‌ای از روایات حماسی، اعم از اساطیری و پهلوانی و تاریخی عصر اعتلای کشور است قابل قیاس نمی‌باشد. تفاوت فاحش دیگر میان شاهنامه و این دو اثر مذهبی بودن اینها و خالی بودن شاهنامه از بازنماییهای مذهبی و عقیدتی است. در شاهنامه از خرق عادت و معجزات و تناسخ و عملیات خدایان سخن به میان نیامده است، در حالیکه راماین و مهابهارات هر دو حاوی صدها داستان فرعی کوچک و مشحون از عملیات خدایان و امور مذهبی و آئینی است.

فردوسی، دسردرهمی مذهب و ملیت، چنان بی‌طرفانه و از روی اصول به طرح وقایع و ارائه نظرات خود می‌پردازد که هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که عقیدت مذهبی واقعی فردوسی چه بوده است، البته در این که وی مسلمان بوده و به آئین زرتشتی احترام فوق‌العاده می‌گذاشته است شک نداریم، اما سخن در این است که وی در عین حال که به حاملان دین محمد می‌تازد و از ایشان بدگویی می‌کند، درباره جوهر اسلام و روشهای آئینی آن ساکت است و چه بسا که لب به تمجید و تعریف آن نیز می‌کشد و حتی آنجا که سخن از مقایسه میان دین زرتشتی خانواده لهراسب و آئین

مزدسنای خانواده دستم است، روشی بیطرفانه و غیر قابل ایراد اتخاذ کرده است که بدان هیچگونه خرده نمی توان گرفت.

بر کردیم بر آن ادعای بزرگ که گفته شده است: فردوسی بزرگترین اثر حماسی جهان را خلق کرد، ایلباد و اودسه منسوب به همر شاعر معروف یونان است. از سراینده رامین و مهابهارات نیز اطلاع درستی نداریم، آنچه مسلم است اینست که آنهمه داستانهای مختلف و متنوع را یک نفر سروده، بلکه ذهن نقاد آریائیهی مشرق در این کار سهم اصلی را داشته است و داستانهائی را که مردم سینه به سینه منتقل ساختند و گذشت زمان حفظ کرد، بهم ارتباط داد و مدون ساخت. آنچه که در همه این آثار کلاسیک: ایلباد و اودسه، شاهنامه، رامین و مهابهارات مشهود است و بعنوان جوهر تراژدی خودنمایی می کند، مرگ، این پدیده تلخ و مبهم است که سراینندگان حماسهها همیشه آنرا در مد نظر داشتهاند. در شاهنامه نمایش بزرگ مرگ بارها تکرار می شود، زیرا شاهنامه یک درام واحد نیست همانند هاملت شکسپیر، یا شیرین و خسرو نظامی که چهره این جوهر تراژدی فقط یک بار خودنمایی کند، در شاهنامه که داستان برپای خاستن و تشکل و پیشرفت و دفاع ملتی مجسم می گردد، شاعر در پایان هر داستان به نحوی خاص این نقطه پایان هر جسم زنده را ارائه می کند.

اهمیت شاهنامه را از نقطه نظر تجسم کشمکش و منازعات دائمی ایرانیان و همسایگانشان، تورانیان، اعراب و رومیان نیز باید در نظر داشت، شاعر که خود در عصر اعتلای این منازعات حیات داشته و به رأی العین می دیده است که آخرین افراد خاندان سامانی بدست نوحاستگان ترک که غلامان زر خرید بوده اند محو و نابود می شود، با شکفتی به کار خواجه میبندی که برای خوشامد رئیسش، حتی زبان عربی را می خواست جانشین فارسی در کارهای دیوانی سازد، می فکریست و شعر شاعرانی چون عسجدی و فرخی را که از محمود و شجاعان لشکرش مداحی می کردند تحمل می کرد.

استاد مینوی، در مقاله دوم از کتاب «فردوسی و شعر او» به تفصیل شاهنامه را از

نقطه نظر ادبیات و تاریخ و زبان‌شناسی معرفی کرده می‌گویند: از نقطه نظر ادبیات جهانی کار فردوسی را نمی‌توان آنطور که شایسته است ترجمه کرد اما این ترجمه بعمل آمده و مترجمان و محققان غیر ایرانی همه متفق القولند که شاهنامه ما از کتب بزرگ ادبی جهان است و فردوسی ما از بزرگان شعرای جهان است و سپس از قول برتران راسل می‌نویسند که فردوسی مصنف شاهنامه همپایه عمر شاعر بلندپایه یونان قدیم است.

محقق دانشمند ما سپس به اهمیت شاهنامه از نقطه نظر تاریخ داستانی پرداخته می‌نویسند، ما به اجدادی چون کیخسرو و زرتشت و نوشیروان و رستم و کیو می‌نازیم و شاهنامه را داستان دوره فضل و بزرگواری و سالاری نیاکان خود می‌شماریم.

استاد مینوی آنگاه به سومین جنبه مهم شاهنامه که حفظ ادبیات و زبان فارسی است، توجه کرده آنرا از دو جنبه دیگر شاهنامه مهمتر و بزرگتر می‌داند و می‌نویسند که فردوسی در شاهنامه اش پهلووانان قدیمی ایران را احیا کرده است و ادبیات ماقبل اسلامی را از نو متداول ساخته است و اگر چیزی بود شاید ما امروز ناچار بودیم که قصه‌های خسرو و شیرین، سهراب و رستم، فرنگیس و سیاوش، رستم و اسفندیار و داستان دیگر قهرمانان ملی خود را نشناسیم و بجایش داستانهای از تورات عهد عتیق داشته باشیم. از لحاظ زبان ملی نیز همانند مردم عراق و سوریه و لبنان و مصر و تونس و الجزایر و مراکش، عرب شویم. اما استاد پس از ادامه این سه نکته تذکر می‌دهند که با اینهمه نباید درباره شاهنامه غلو کرد زیرا شاهنامه درین راه یعنی وصول به این سه هدف همگامان و همراهان بسیار داشته است. البته همه قبول داریم که شاهنامه در راه حفظ زبان و تاریخ ملت ما همگامان و همراهان بسیار داشته اما معتقدیم که در عرصه این جهاد، شاهنامه در صف مقدم قرار گرفته بود و ماست و طی عمر هزار ساله خود از لحاظ حفظ استمرار فرهنگی مهمترین نقش را بر عهده داشته است.

شاهنامه را فردوسی سرود، منبع یا منابع وی چه بوده است، درست نمی‌دانیم، حدس ما اینست که وی شاهنامه منثور ابو منصور و شاید نظائری از آن را در دست داشته است، سیر الملوك یا سیر العلو کهایی بزبان عربی را که ترجمه خداینامه

بوده اند ، شاید در اختیار داشته است و حتی امکان اینک پهلوی می دانسته و نسخ یا  
 نسخهائی از خداینامهها در دسترس وی بوده وجود دارد. آنچه مسلم است اینست که  
 وی علاوه بر این کتابها که بقول استاد صفا دیوان کبیر روایات علی بوده اند ، بهداستانهای  
 کوتاه و بلند دیگری نیز دسترسی داشته و آنها را نیز در جاهای مختلف کتاب خود  
 گنجانده است. امروز ما کلیه این منابع حدسی را که ذکر شد از دست داده ایم ، خداینامه  
 های پهلوی ، سیرالملوکهای عربی ، شاهنامه های فارسی منظوم یا منثور قبل از فردوسی  
 همه معدوم شده اند اما شاهنامه فردوسی بر جای مانده است . خود شاهنامه نیز در طی  
 قرون دچار دستکاریهای بسیار شده و با نسخه اصلی خود فردوسی اختلاف قراوان  
 یافته است ، ازین رو شاهنامه شناس و محقق گرانقدر ما ، استاد مجتبی مینوی کوشش  
 دارند که شاهنامه را آنگونه که خود فردوسی سرود ، بازسازی کنند. این کار که  
 می توان نام یک نهضت ادبی تحقیقی بدان داد قابل تقدیس و تقدیر است اما غلو در آن  
 مورد تأیید و تمجید ملت ایران نیست و درین میان آن گروه از اندیشمندان ایران ، که  
 شاهنامه را یکی از ارکان اصلی استمرار فرهنگ و هنر ایران می دانند ، این فکر را  
 نمی پسندند و می گویند اهمیت شاهنامه درین بوده و هست که ملت ایران در طی قرون  
 با آن بستگی و آمیزش غیر قابل انکار داشته است و موجودیت اجتماعی شاهنامه هزار  
 ساله ، با موجودیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ملت ایران چنان آمیختگی دارد که  
 یافتن اصل درین میان اگر محال نباشد بسیار مشکل است . این کار یعنی بازسازی  
 شاهنامه و یافتن شاهنامه ای که خود شاعر سروده است از نقطه نظر ادب و فرهنگ  
 به معنا و مفهوم غیر ملی و غیر اجتماعی کاری است زیبا و مهم اما خود اینکار در مرحله ای  
 که هدف بازشناسی این اثر و معرفی نقش آن در جریان استمرار فرهنگی و هنری  
 ایران باشد مهم و مطلوب نیست و بهمین دلیل ، با پیروی از سیاست فرهنگی ملی ،  
 که توجه به فرهنگ عامه از پایه های غیر قابل انکار آن محسوب می گردد ، در بنیان  
 شاهنامه فقط کوشش برای این بازشناسی و بازسازی صورت نمی گیرد و محققان  
 بنیاد در شاخه های گوناگون آن شاهنامه را از نقطه نظر های مختلف تحلیل و  
 بررسی می کنند.

مردم ایران از پادشاه و سپاهی و پهلوان و ادیب و قصه گو و هنرمند و دهقان و

تاجر و منتبّع ، درکار شاهنامه سهیم و دخیل بوده‌اند و همهٔ این فشرهای گوناگون اجتماعی یا شاهنامه به نحوی بستگی و ارتباط داشته‌اند و همین بستگی و ارتباط بوده است که شاهنامہ را از مرکز حتمی رها نید ، حتی خود عامل و اداره‌ای گسترده برای شاهنامه خوانی و تعلیم آن ، شاهنامه نویسی ، نقاشی شاهنامه ، کتابسازی و خرید و فروش شاهنامه ، ورزش و یایکوبی به آهنگ شاهنامه و حتی جنگ میهنی دربر تو اشعار حماسی آن گردیده بوده است و همین مجموعه عوامل بود که توانست این استمرار و استقلال فرهنگی را که پایهٔ اساسی استقلال سیاسی و اجتماعی هر ملت است حفظ کرده و بکمال برساند . ملت ایران در طی هزار سالی که از عصر فردوسی می گذرد شاهد گرفتاریها ، شکست‌ها و حمله و هجومهای بسیار شد ، اما سرانجام توانست که همهٔ این گرفتاریها را از میان ببرد و استقلال کامل خود را که پایه و اساس استقلال فرهنگی است بدست بیاورد .

استاد مینوی در فصل دوم کتاب خود ، شور و جوش قومی ، با اشاره به مبنای کار فردوسی که تألیف و تدوین و ترجمهٔ خداینامه بوده است می پرسند ، اگر نظام فردوسی باعث مستقل شدن ایران گردید چرا آن نسخه پهلوی خداینامه که در عهد یزد گرد شهریار نوشته شد کمکی به شکست دادن اعراب نکرد ؟ خود استاد تا حدودی به این سؤال پاسخ داده و می نویسد که تدوین خداینامه زمانی صورت گرفت که دیگر وقتی برای اثر گذاری روی ملت ایران نداشت ، ما بدان می افزایم که خداینامهٔ یزد گرد یک کتاب عظیم متجمل بود به زبان پهلوی خاص دربار ، دربار ساسانیان که در اواخر عرش با ملت ایران بسیار فاصله گرفته بود . آن خدای نامه با شاهنامهٔ فردوسی که یک اثر ملی و قومی است و توسط دهقانان خراسان تهیه و تدوین شد قابل قیاس نیست ، آن خداینامه چیزی بود شبیه به کتابخانه های مملو از کتاب که امروز در خانه های اشرافی تهران به وجود می آیند ، کتابهای حبس شده مرده و خاک خورده . بعلی که جای ارائهٔ آن این گفتار نیست ، سقوط ساسانیان ، در آستانهٔ طلوع آئین محمدی امری اجتناب ناپذیر بود ، اما این سقوط را نباید با شکست مردم ایران بدست خار جیان تخلیط کرد ، این در حقیقت تحولی بود که ملت ایران خود به

استقبال آن رفت و آنرا پذیرفت و بقول استاد فقید سعید نفیسی، ایران در آن چهارصد  
سالی که بعقیده برخی دوران اسارت و خستگی از شکستی عظیم بود، يك عصر  
اعتلای فرهنگی را طی می کرد و ظهور بزرگانی چون محمد زکریای رازی،  
ابوریحان بیرونی، محمد جریبر طبری و ابن سینا و فردوسی ثمره بارز این دوران  
است.

می نویسند، از دوست سال پیش از فردوسی مقدمات استقلال ایران با قیام  
سردارانی چون مازیار و بابک خرمنی و دولت آسمان و پسران بویه فراهم شده بود  
و کتابهایی نیز به نظم و نثر فارسی نوشته شده بود و فردوسی هنگامی اثر خود را به  
یابان رسانید که عنصر ترك تسلط داشت، پس چگونه این ادعای فردوسی را که  
می گوید عجم زنده کردم بدین پادسی قبول کنیم؟

بدیهی است سؤال استاد از آن جهت نیست که خدای نخواستہ بخواهند اثر  
فردوسی را کوچکتر از آنچه هست جلوه گر سازند، ایشان خواسته اند اعلام کنند  
که پیش از فردوسی وهمگام با فردوسی نیز کسانی بوده اند که در راه این سازندگی  
کام برداشته اند و از جمله به ابن مقفع و سهل بن هادون و مترجمان دیگر و شعوبه  
فرون اولیه اسلام و بر آنکه که مشوقان ترجمه کتب بوده اند و ابن قتیبه و جاحظ و  
طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و نمالبی و امثال ایشان که کتابهای عربی محتوی تاریخ  
و اخبار ایران را نوشته اند اشاره می کنند. درین مورد نویسندۀ این گفتار با استاد  
همعقیده است که می گویند همه این بزرگان در کاری که فردوسی ارائه کرد، به  
نحوی همکاری و شرکت داشته اند اما فراموش نکنیم که نقش فردوسی درین میان  
ممتاز و بی نظیر است، کار وی يك نوع بهره یابی ملی از نقطه اوج يك فرهنگ پیش و  
ملی است، آنها زیر بنا را ساختند و فردوسی اصل بنا را می افکند، نقش وی در خلق  
شاهنامه همانند نقش هنرمندی است مقتدر و مدبر که يك اثر نمایشی عظیم را  
کارگردانی می کند، ده فرمان را همه اثری از سیسیل ب. دوویل، می دانیم و احیاناً  
ممکن است يك یا دو بازیگر آنرا نیز بشناسیم و نیز مطلع باشیم که اصل قصه از



کتاب تورات است اما از نویسندگان و فیلمبردار و دکورساز و هنرمندان دیگر پشت پرده که در خلق و تکمیل این اثر نقش مؤثر داشته‌اند خبر نداریم.

در راه بازسازی و استمرار هنر و فرهنگ ایرانی، بنظر ما شاهنامه نقش اساسی و قاطع داشته است و تأکید می‌کنیم که این نقش بیشتر برعهده خود اثر یعنی شاهنامه بوده است نه خود وی که فقط آنرا سرود، فردوسی با استفاده از قصص و روایات ملی در فضای اجتماعی آن عصر که چهارصد سال از تسلط اعراب می‌گذشت، شاهنامه را تألیف و تدوین و تنظیم کرد و پس از مرگش شاهنامه برقرار ماند و سال بسال به اهمیت و اعتبار آن افزوده گردید، تاجائی که توانست جای مطمئن و مطلوبی در دل مردم ایران برای خود باز کند.

حفظ و حراست و بقای شاهنامه نیز خود امری قابل تأمل و شایسته پژوهش است زیرا همه می‌دانیم که در سراسر کتاب ترك و تورانی دشمن قسم خورده ایرانی است و شاعر در هر فرستی که بدست می‌آورد از این دشمن متجاوز یاد می‌کند و گهگاه نیز به تحقیر وی می‌پردازد، بنابراین شاهنامه کتابی همانند دیوان شاعران معاصر فردوسی یا قطعاتی از تفسیر عهد عتیق نبود که برای خود بتواند جای امن و راحتی دست و پا کند و بماند، شاهنامه خود يك شخصیت سیاسی شناخته شده داشت و مطلوب امیران ترك نبود و اگر کسی منکر این واقعیت باشد، به عوامل تشکیل دهنده تاریخ اجتماعی و قومی بی‌اعتنائی کرده است، با این خصوصیات شاهنامه ماند، در حالی که خدایانامها و سیرالملوکها همه معدوم شدند.

شاهنامه، آداب و رسوم مملکت داری و سلطنت را که پایه‌های مستحکم نظام شاهنشاهی ایران است، به زیبایی ساده بازگو کرد. خلفای عباسی این نظامات را از زبان مترجمان عربی آن دریافتند و بکار بردند، اما پادشاهان و امیران سلسله‌های غیر عرب به‌خصوص ترکان، از شاهنامه به‌عنوان راهنمای پادشاهی بهره‌مند شدند و با گذشت زمان پادشاهان همسایه، از جمله امپراتوران عثمانی و بایرین هند، نظامات پادشاهی خود را بر مبنای مستحکم این نظام باستانی استوار کردند.

شاهنامه که در میان مردم عادی نفوذ و محبوبیت فوق‌العاده داشت در جوامع

اشرافی هند و قلمرو امپراتوری عثمانی نیز جایی بزرگ یافت و همینکه عصر دانش پژوهی و اعتلای فرهنگی اروپا فرا رسید، شاهنامه به عنوان یک اثر ادبی و حماسی و هنری شهرت عالمگیر یافت و علی رغم عواملی که در تضعیف روحیات قومی و نژادی ملل مشرق می کوشیدند، شاهنامه معرفت ملت ایران شد و در هند، همگام با بزرگترین آثار سانکریت و عربی، در نخستین اثر تحقیقی شرقشناسی جهان، سالنامه انجمن آسیائی بنکال، توسط سرهارفورد جونز معرفی شد.

چاپ و تکثیر شاهنامه که آغازش از هند بود، طلیعه دوران توفی در حیات این اثر ملی شمرده می شود، در سراسر قرن سیزدهم مردم ایران، برای بدست آوردن نسخه ای چاپی یا خطی از شاهنامه تلاش می کردند، شاهنامه خوانی و استماع قصه های حماسی آن در قهوه خانه ها، زورخانه ها و اجتماعات دیگر گسترش یافت و قهرمانان ملی که چند قرن بود در برابر قهرمانان مذهبی عرض اندامی نداشتند بار دیگر جلوه گری آغاز کردند.

در پرتو وجود شاهنامه، در قرون گذشته نقاشی میناتورهای راه تکامل پیموده بود و در عصر قاجارها نقاشی قهوه خانه ای رونق یافت، امروز بنیاد شاهنامه، که بهمه جنبه های فرهنگی این اثر از جمله هنرهای ملی و سنتی وابسته بدان نظر دارد، کوشش می کند که در پرتو شاهنامه، هنر نقاشی ایرانی را نیز از تقلید و تردید در امان نگاهدارد، بدین منظور نقاشان بنیاد سومین مرحله هنری نگارگری شاهنامه را آغاز کرده اند و طرح های گویای خود را که بر مبنای شاهنامه و تقریرات شاعر مبتنی است، ارائه کرده اند و نخستین نمایشگاه نقاشیهای مربوط به دوره اساطیری این کتاب بزرگ را نیز تشکیل داده اند.

محتوای شاهنامه، خارج از چهارچوب مطالب حماسی و تاریخی خود، در روح و فکر گویندگان و سرایندگان ایرانی اثرات فراوان داشته است، همانگونه که مورخان، داستان نویسان و فرهنگ نویسان ما نیز در هیچ عصری نتوانسته اند کارهای علمی و تحقیقی خود را خارج از دایره نفوذ این اثر بزرگ خلق کنند.

تأسیس بنیاد شاهنامه در سالی که ملت ایران دوهزار و پانصدمین سال تشکیل شاهنشاهی خود را جشن می گرفت کامی بزرگ بود در راه بازشناسی و معرفی این

اثر بزرگ و ما اکنون درین خانه فردوسی که در باغ بهارستان یعنی خانه ملت ایران قرار دارد، کارهای گوناگونی را در زمینه شاهنامه شروع کرده‌ایم و چون شاهنامه را اثری متعلق به همه مردم ایران می‌دانیم به همکاری همه مردم نیز نیاز داریم. در هفته‌ای که به مناسبت جشن فرهنگ و هنر ترتیب دادیم، حضور وزیر دانش دوست فرهنگ و هنر در جلسه‌ای که استاد محیط طباطبائی ریاست داشتند، دلیل توجه بارز و بی‌شائبه دستگاه فرهنگی کشور به این اثر جاودانی است. ما کارکنان بنیاد شاهنامه با تشکر از استادان بزرگوار که دعوت بنیاد را برای اداره جلسات پذیرفتند و آن دانش‌پژوهان ارجمند که در بحث و گفتگو شرکت کردند، امیدواریم که این نشست‌های علمی و ادبی را در عرض سال نیز ادامه دهیم و بادل و جان از همه دوستداران فردوسی و شاهنامه‌اش تمنا کنیم که خانه فردوسی را خانه خود بدانند، بیایند و با دیگر کسان و کارکنان بنیاد گفتگو کنند و روان فردوسی را شاد کنند که چه خوب گفته است:

سخن ماند از تو همی یاد گسار      سخن را چنین خوار مایه مدار  
سخن را سخندان ز گوهر گزید      ز گوهر و را پایه برتر سزید

سیمرغ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی